

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

اگرچه

دوره - بیست و هشتم
شماره - ۲

شماره - دوم
اردیبهشت ماه ۱۳۳۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : استاد ارجمند آقای سعید نفیسی

سخن ریایی

نظامی گفته است :

خداوندی از تو ز ما بندگی

دو کارست با فر و فرخندگی

خسرو دهلوی سروده است :

از تو خدایی و ز ما بندگی

ای صفتت بنده نوازندگی

نیز نظامی راست :

و گرزادی بخوردسگ بدادی

مرا ای کاشکی مادر نزادی

سعیدی در مرثیه اتابیک ابوبکر گفته است :

نخواهد پرورید این سفله رادی

چه شاید گفت دوران زمان را

مرا ای کاشکی مادر نزادی

خردمندان پیشین راست گفتند

و جامی همین مضمون نظامی را چنین سروده است :

و گر می زاد کس شیرم نمی داد

مرا ای کاشکی مادر نمی زاد

نیز نظامی گفته است :

زن از پهلوی چپ گویند برخاست

نیاید هرگز از چپ راستی راست

و جامی ازو برده است :

زن از پهلوی چپ شد آفریده

کس از چپ راستی هرگز ندیده

جامی درمطلع غزل :

میل خم ابروی تو ام پشت دو تا کرد

در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

نیز شیخ محمد علی حزین درمطلع غزل آورده است :

بار غم عشق تو مرا پشت دو تا کرد

در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

ملا محمد صوفی گفته است :

چنانم با رفیقان در ره عشق

که مورلنگ باچابك سواران

شیخ محمد علی حزین همین مضمون را چنین آورده است :

سلو کم در طریق عشق با یاران چنان ماند

که مورلنگ همراهی کند چابك سواران را

سنایی در حدیقه الحقیقه فرموده است :

مرد را سرخ وزرد نفریبید

کودک از سرخ وزرد نشکبید

خاقانی در تحفة العراقین گفته است :

طفلاست که سرخ وزرد جوید

مرد از پی لعل و زر نیوید

ملا غربتی گفته است :

قضا جدا از تو خونم چرا نمی ریزد

مگر ز دست قضا این قدر نمی آید

میرزا جلال اسیر در مطلع غزل میگویند :

یار هرگز بیر نمی آید

• از قضا این قدر نمی آید

محمد قلی سلیم طهرانی سروده است :

مگر از صبح محشر روزن من روشنی یابد

که شبهای سیاهم ابروی پیوسته را ماند

واعظ قزوینی از برده است :

چون دو ابروی سیاهت که بوم پیوسته است

بی تو شبهای سیاهم همه بر هم بسته است

سعیدی فرموده است :

فریاد مردمان همه از دست دشمنست

فریاد سعیدی از دل نا مهربان خویش

و جای دیگر سروده است :

زندگر حلقه کردم ازدهایی

ز بس کز آشنایان زخم خوردم

که کوبد حلقه بر در آشنایی

نیاید بر دل من سخت تر زان

حافظ این مضمون را چنین فرموده است :

من از بیگانگان هرگز نپالم گاه علوم انسانی در که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد

محمد اقبال لاهوری در ارمغان حجاز :

گذشتم از هجوم خویش و پیوندم

که از خویشان کسی بیگانه تر نیست

عرفی شیرازی گفته است :

نوار را تلخ تر میزان چو ذوق نغمه کم یابی

حدی را تیزتر میخوان چو محمل را گران بینی

نیز محمد اقبال در پیام مشرق سروده است :

حدی را تیزتر خوانم چو عرفی

که ره خوا بیده و محمل گرانست

حزنی سروده است :

مرا بر ساده لوحی های خزنی خنده میآید

که دارد چشم لطف از دلبر نامهربان من

موسوی خان فطرت ازو گرفته است :

مرا بر سوده لوحی های فطرت خنده میآید

که عاشق کشته و چشم وفا از یارهم دارد

محمد قلی سلیم طهرانی گفته است :

آنکه پیغامی برد از ما بسوی اودلست

نامه بی طاقتان بر بال مرغ بسملست

نیز فطرت ازو برده است :

می توان از دل تمییدن یسافت احوال مرا

نامه بی طاقتان بر بال مرغ بسملست

صائب تبریزی گفته است :

سر چشمه حیوة لب می چکان اوست

عمر دو باره سایه سرو روان اوست

نیز فطرت ازوی گرفته :

عیش ابد بکام دل دردمند تست

نیز صائب تبریزی سروده است :

صحبت نا جنس آتش را بفریاد آورد

آب چون در روغن افتد می کند شیون چراغ

شاعر دیگری که علی تخلص میکند گفته است :

آب چون در روغن افتد ناله خیزد از چراغ

صحبت نا جنس را بیاشد ثمر آزارها

مشرقی سروده است :

دردست دیگر بست خزان و بهارها

بر کک حنانه ایم و با میدرنک و بو

امتیاز خان متخلص بخالص ازو برده است :

ما را خبر ز شادی و غم نیست چون حنا

در دست دیگر است خزان و بهار ما

انوری در قطعه‌ای سروده است :

نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی

سلیما ، ابلها ، لابل که مرحوما و مسکینا

خواجه حافظ در مقطع غزلی فرموده است :

خیال چنبر زلفش فریب می‌دهد حافظ

نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی

واعظ هروی گفته است :

مدعا از دل برون کن تا بر آید مدعا

شد نگین با نام تا افکند از خود نام را

هیرزا طاهر وحید ازو برده است :

دور فکن نام را که نام فکندن صاحب نام و نشان نمود نگین را

ناظم هروی در مثنوی خود در مزاج سروده است :

چنان بگذشت زین نه سقف شفاف که سیلاب نگه از عینک صاف

نیز میرزا طاهر وحید در مثنوی گفته و ازو برده :

ز چشم مه سوی بالا سفر کرد چونور از دیده عینک گذر کرد

هلا عبدالرزاق فیاض لاهیجی سروده است :

بیباغ بسکه ز شرم رخت گل آب شود

غلاف غنچه گل شیشه گلاب شود

و نیز میرزا طاهر وحید ازو برده است :

بگلشنی که زخ دوست بی نقاب شود

ز شرم غنچه گل شیشه گلاب شود